

خاموشی آن ترک پارسی‌مآب

خاموشی آن
ترک پارسی‌مآب

حسن اکبری بیرق

نهم اسفندماه سال جاری، ایران‌زمین یکی از فرزندان راستین خود را از دست داد. با پرواز دکتر سیدجواد طباطبایی برکران بیکران، اهل فکر و اندیشه و میهن‌دوستان ایرانی در سوگ مردی نشستند از جنس دانش و متفکری متعهد به خردناب. طباطبایی اندیشه‌ورزی بود نظریه‌پرداز با ذهنی خلاق و روحی جوّال که از جایی که ایستاده بود به افق‌های دور می‌نگریست و بیش از هرچیزی نگران سرنوشت ایران و سنّت دیرپای اندیشیدن ایرانی بود.

طباطبایی با اینکه از اقلیم زرخیز آذربایجان و زاده تبریز بود و بدان دیار عشق می‌ورزید، یک ایرانی تمام‌عیار و دل‌داده فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان فارسی و ملتزم به وحدت سرزمینی و انسجام هویتی این واحد فرهنگی دیرین بود. سخن به گزاف نگفته‌ایم اگر مدّعی شویم که دکتر طباطبایی یگانه کسی است در ایران معاصر، که از «ایران» یک مفهوم فلسفی ساخت و درباره آن با جدّیت تمام به تأمل روشمند پرداخت؛ آن هم علی‌رغم تقابلهای معرفتی و غیرمعرفتی که با گروه‌های مختلف فکری، قومی و زبانی داشت و با وجود جفا‌هایی که از دستگاه حاکمه همین سرزمین محبوبش دیده و تلخی‌هایی که از جانب همگان‌ش چشیده بود.

طباطبایی در روزگاری که پژوهش و اندیشه، طریق انحطاط می‌پیمود و کرسی‌های تدریس و تریبون‌های خطابه، نوعاً در دست کم‌مایگان می‌بود، نادره محقق بود که بی‌اعتنا به الزامات زمانه عسرت، فکر می‌کرد و قلم می‌زد و بر فضای علمی و فرهنگی عصر خویش تأثیری ماندگار می‌نهاد. او به معنای واقعی کلمه، یک روشنفکر بود که روشنفکران دیگر، خواه ناخواه از او سرمشق می‌گیرند و نفیاً یا اثباتاً ناگزیر از اعتنا به افکار او هستند.

نظم اندیشگی، هندسه فکری، اطلاعات وسیع در باب گذشته تاریخی ایران، احاطه کم‌نظیر بر سنّت ایرانی-اسلامی، تسلط کامل به زبان‌های مهم دنیای کنونی و به تبع آن، آشنایی مثال‌زدنی با وضعیت تفکر در جهان معاصر و افق‌گشایی برای محققان پس از خود، تنها بخشی از فضایل او بود که در کمتر کسی از میان اقربان او یافت می‌شود.

این‌ها همه، فرع بر همداستانی یا ناهمسازی ما با آراء فلسفی دکتر طباطبایی است. اهل نظر، با رویکردهای وی در حوزه‌های مختلف علمی، می‌توانند موافق یا مخالف باشند؛ اما به‌سختی می‌توان منکر فضایل منحصر بفرد او در حیطه ایران‌شناسی شد.

این ترک پارسی‌گویی، در سال ۱۳۲۴ در تبریز زاده شد. پدرش را که از بازاریان تبریز بود، در هشت‌سالگی از دست داد. در همان دوران کودکی، نزد کشیشی فرانسوی‌زبان، زبان فرانسه را فراگرفت. هم‌زمان با تحصیلات رسمی، برای آموختن فلسفه، به حوزه علمیّه تبریز نیز معرفت و پس از یادگیری زبان عربی، شرح منظومه ملاهادی سبزواری را در همان‌جا به درس خواند. طباطبایی تا آخر مقطع دبیرستان در تبریز ماند و سپس برای تحصیل در رشته حقوق به دانشگاه تهران رفت. در آن دوره امکانی فراهم شد تا نزد جواد مصلح، اسفار ملاصدرا و الهیات شفای ابن‌سینا را در مطالعه گیرد و هم‌زمان نیز در سمینارهای هانری کُربِن شرکت‌کند که با حضور استادان آشنا به زبان فرانسوی در دانشگاه تهران برگزار می‌شد. پس از اخذ کارشناسی حقوق از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوران سربازی خودش را به عنوان سپاه ترویج در تهران و تبریز گذراند. در این دوران، آن‌گونه که خود می‌گوید، بخش مهمی از وقت خود را صرف خواندن آثار انگلیسی و فرانسوی می‌کرد. طباطبایی توانست در انتهای دوران سربازی، بورس تحصیلی دانشگاه پاریس را بگیرد و به فرانسه برود. در پاریس او همان ابتدا تصمیم به تغییر دانشگاه گرفت و توانست با قبول شدن در امتحان ورود به دوره «دکتری دولتی»، به‌طور مستقیم وارد این دوره در دانشگاه سوربن شود و سپس با اخذ دیپلم مطالعات عالی D.E.S در رشته فلسفه سیاسی فارغ‌التحصیل شود.

سیدجواد جوان در سال‌های حضور در فرانسه هم در حلقه لویی آلتوسر، فیلسوف مارکسیست و فرانسوا شاتله فیلسوف هگلی مارکسی بود و هم به حوزه گروهی از کشیش‌های یسوعی‌ای که در مسائل فلسفی در سطح بالایی بودند، رفت‌وآمد داشت و با یکی از مفسران مطرح هگل در ارتباط بود. در همین حلقه بود که یادداشتهای و حاشیه‌هایی را که لنین بر کتاب‌های هگل نوشته بود، ترجمه و با عنوان یادداشتهایی درباره دیالکتیک منتشر کرد. همچنین مجموعه مقاله‌هایی از لویی آلتوسر را با عنوان لنین و فلسفه و سه مقاله دیگر درباره کارل مارکس و مارکسیسم، همچنین جدال نظری آلتوسر و جان لوئیس را ترجمه و منتشر نمود.

او در سال ۱۳۶۳ با تدوین رساله‌ای درباره «تکوین اندیشه سیاسی هگل جوان» و دریافت درجه ممتاز دکترای دولتی در رشته فلسفه سیاست به ایران بازگشت و پس از کثوقوس‌های فراوان به عضویت هیئت علمی

دانشگاه تهران درآمد و تا معاونت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی این دانشگاه و سردبیری نشریه همان دانشکده پیش رفت. تا این که سعی ساعیان و توطئه خناثان و حسادت حاسدان کار خود کرد و زمینه ممنوعیت او از تدریس و محرومیت شاگردانش از استفاضه از دانش استادشان را فراهم نمود؛ اگرچه خود نمی‌دانست با چه عنوانی اخراج شده، اما یکی از مسؤولان به او می‌گوید که گفته شده طباطبایی لیبرال، لاییک و ملی‌گرا است و از او می‌خواهد که اعتراضی به این اخراج نکند تا آن را بررسی کنند. در مقابل طباطبایی می‌گوید که «من همانی هستم که هستم. واقعاً نه می‌دانند لیبرال چیست، نه ملی‌گرا و نه لاییک. ماجرا این است که هر کسی که در بیرون از تقلید رایج نظام علمی صحبت کند، یکی‌دوتا از این مفاهیم را می‌چسبانند تا حذفش کنند؛ حتی وقتی معنایش را بررسی هم پاسخی ندارند». او که تلخکامی این واقعه را تا آخر عمر با خود داشت می‌گوید که در همان سالها «شخصی به نام نجفقلی حبیبی آمد و رئیس دانشکده شد و ۱۳ نفر را با خودش از تربیت مدرس آورد و شبانه دستور دادند که آنها استاد شوند و پرونده‌های قبلی را تعطیل کردند». پس از محرومیت دانشگاه تهران از خدمات علمی و آموزشی طباطبایی، او که کوله‌باری از دانش و تجربه را همراه داشت به کار پژوهشی خود در مراکز دیگر ادامه داد و با امکاناتی که در مؤسسات پژوهشی فرانسه، آلمان و آمریکا فراهم آمد، پژوهش درباره تاریخ اندیشه در ایران را دنبال کرد. دکتر طباطبایی در سال ۱۳۷۶ به عنوان اولین ایرانی موفق شد نشان نخل آکادمیک، عالی‌ترین نشان علمی فرانسه، و مدال نقره تحقیقات در علم سیاست را از دانشگاه کمبریج کسب کند. او مدتی نیز عضو هیئت علمی دائرالمعارف بزرگ اسلامی بود. جواد طباطبایی در کنار افرادی همچون محمدعلی قره‌داغی، شیخ محمدآصف محسنی قندهاری و محمود ایوب موفق به کسب مقام برگزیده در جشنواره فارابی سال ۱۳۹۶ گشته و از سوی رئیس‌جمهور وقت، دکتر حسن روحانی، لوح تقدیر دریافت کرد.

طباطبایی از سال ۱۳۹۷ تا هنگام درگذشت در اسفندماه ۱۴۰۱ برای تکمیل پژوهش‌های خود و درمان بیماری در آمریکا اقامت گزیده بود. سید جواد طباطبایی یک فرزند به نام آرین دارد؛ آرین میترا طباطبایی پژوهشگر ایرانی امور بین‌الملل و حوزه علوم سیاسی متولد اواخر دهه پنجاه در تبریز است. وی دانش‌آموخته کینگز کالج لندن است. آرین طباطبایی همچنین پژوهشگر پیشین اندیشکده «رند»، مدیر برنامه درسی و استاد معین مطالعات امنیتی در دانشگاه جرج‌تاون عضو شورای روابط خارجی در آمریکا، عضو هیئت مدیره گروه پژوهشی ایران-اروپا و چند پژوهشگاه دیگر است. او پژوهشگر در امور بین‌الملل و

عمومی در دانشگاه کلمبیا و مشاور غیرنظامی و بین‌المللی ناتو نیز بوده‌است. او در سال ۱۳۹۹ شمسی به عنوان مشاور ارشد معاونت کنترل تسلیحات و امنیت بین‌الملل وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا انتخاب شد.

سرانجام دکتر سیدجواد طباطبایی، شامگاه ۹ اسفند ۱۴۰۱، با اینکه عاشقانه ایران را دوست می‌داشت، غریبانه در سرزمین بیگانه درگذشت. دکتر تورج دریایی، استاد تاریخ، مطالعات و فرهنگ ایرانی در دانشگاه کالیفرنیا، ارواین، که در مدت اقامت طباطبایی در آمریکا یار و همنشین وی بود، با انتشار عکسی از وی در بیمارستان، نوشت: دکتر سید جواد طباطبایی امروز در بیمارستان هوگ ارواین در کالیفرنیا دار فانی را وداع کردند. من از تمام کسانی که در این دو سال برای آقای دکتر طباطبایی [نگران] بودند و از او پشتیبانی کردند سپاسگزارم.

میراث فکری دکتر طباطبایی بسیار درازدامن‌تر از آن است که در این مجال اندک حتی فهرست‌وار بتوان بدان پرداخت؛ اما بی‌تردید اینک که او روی در نقاب خاک کشیده‌است و در میان ما نیست، در غیاب غوغایان مغرض و به دور از حبّ و بغض‌های بی‌منطق می‌توان و می‌باید آثار و افکار او مورد نقد و بررسی عالمانه و روشمند قرارگیرد. نظریه‌ها و مفاهیمی که وی ساخت و پرداخت، به‌ویژه نظریه ایرانی‌شهری او، بی‌گمان در آینده، بیش از گذشته و اکنون محل بحث و امعان نظر اهل فن و ای‌بسا منشاء اثر در ایران فردا خواهد بود. در سال‌ها و دهه‌های آتی، دیگر نه خبری از تندی‌های خود او با حریفان علمی و نه نشانی از گروه‌های فشار و دشمنان اندیشه خواهد بود؛ در نتیجه در محیطی به‌دور از عوامل غیرعلمی، قدر نظریه‌های قابل اعتنای او دانسته خواهد شد؛ هرچند ننگ بی‌مهری‌ها و ستم‌هایی که نهادهای دولتی و کانون‌های پیدا و پنهان قدرت بر او روا داشتند، تا ابد بر دامن ایشان خواهد ماند.

همچنان‌که ذکر شد در این مقال، مجالی حتی برای معرفی مجمل آرای چالشی روان‌شاد طباطبایی نیست؛ اما طرح دو پرسش درباب مواضع بحث‌انگیز وی شاید خالی از فایده‌ای نباشد.

اول: سید جواد طباطبایی با این که خود، ترک‌زبان بود اما تعلق خاطر زایدالوصفی به زبان فارسی داشت و بر این باور بود که فارسی یکی از کهن‌ترین و استوارترین زبان‌های دنیاست. وی درباره زبان فارسی می‌گفت: «فارسی، در هر سه مرحله دگرگونی تاریخی آن، زبان ملی ایرانیان بوده‌است؛ اما این زبان هرگز به زیان زبان‌های محلی دیگر به زبان ملی تبدیل نشده‌است، چنان‌که به عنوان مثال هم شاهنامه کردی داریم و هم حیدرآبایه سلام شهریار، در ایران، در

همه ادوار تاریخی آن، تنها یک زبان توانسته‌است به زبان علمی و فرهنگی معیار تبدیل شود».

از این روی، طباطبایی هر عاملی را که زبان فارسی و تمدن ایرانی را تضعیف می‌کرد، چه داخلی چه خارجی، به تیغ سخنان و نقدهای بی‌رحمانه خود می‌نواخت. بنابراین کوشش‌های ترک‌سازانه را که از سوی ترکیه یا جماعت پان‌ترکیست‌ها دنبال می‌شود خطری بزرگ برای ایران می‌دانست. در نتیجه این موضع‌گیری‌های صریح وی بود که بسیاری از همشهریان و هم‌زبانانش در سال‌های اخیر توپخانه حملات خود را به شکلی باورنکردنی به سوی او نشانه رفتند و از هیچ توهین و اتهامی علیه او فروگذار نکردند.

دوم: اگر زدوخورد دکتر طباطبایی با پان‌ترکیست‌ها، یا حتی هویت‌طلبان معتدل ترک، به جهت علاقه افراطی او به زبان و ادبیات فارسی قابل فهم باشد، یک رویکرد یا به تعبیر دقیق‌تر، چرخش رفتاری او به هیچ‌وجه قابل درک نیست و آن عبارت است از همکاری او با طیفی از ژورنالیست‌های حرفه‌ای که هیچ قرابت نظری و عملی با وی نداشته و ندارند. بر اهل فکر و نظر پوشیده نیست که اصحاب «مهرنامه» و بعدتر «سیاست‌نامه» و «آگاهی نو» با مدیریت محمد قوچانی و پدرخواندگی جناب عمادالدین باقی، بیش از یک دهه است که می‌کوشند جواد طباطبایی را به مثابه پشتوانه‌ای نظری برای اهداف روشنفکرستیزانه خود جا بیا نوازند و در واقع ضعف تئوریک خود را با ابرتئوریسینی همچون سیدجواد پوشش‌دهند. نکته شگفت‌ناگ این است که به فرض هم‌افق بودن آن زنده‌یاد با حلقه مهرنامه در ضدیت با جریان نواندیشی درون‌دینی، تکلیف بقیه آراء و نظرات طباطبایی در تقابل با سویه‌های اسلامی، عرفانی تمدن ایرانی در قالب اندیشه ایران‌شهری چه می‌شود به اضافه ده‌ها مورد، تعارضات فکری بنیادین، میان عماد باقی (و فرزندان معنوی او) و سیدجواد طباطبایی؟

این ائتلاف عجیب و رفتار عجیب‌تر جواد طباطبایی برای بسیاری از صاحب‌نظرانی که با رویکردهای هر دو سوی ماجرا آشنایی دارند، هرگز قابل درک و فهم نبود. برای نمونه مصطفی ملکیان نیز سال‌ها پیش طی مصاحبه‌ای با «پارسینه» بر این همکاری علامت سؤال می‌نهد و مهرنامه را ابزار انتقام‌گیری جواد طباطبایی از عبدالکریم سروش می‌داند و اظهار شگفتی می‌کند که چرا محمد قوچانی لیبرال، در ضدیت با جریان لیبرال روشنفکری دینی، به جواد طباطبایی نئومارکسیست دست اتحاد داده است.

ملکیان در تبیین این اتحاد عجیب می‌افزاید: «من معتقدم مجله مهرنامه در جهت سلبی خودش خیلی جدی است اما در جهت ایجابی به چیزی باور ندارد. یعنی چه؟ یعنی مهرنامه در اینکه می‌خواهد

«روشنفکری برون‌دینی» را (به تعبیر خودشان) تضعیف کند، خیلی جدی است؛ اما در اینکه می‌خواهد «روشنفکری درون‌دینی» را تقویت کند، به نظر من جدی نیست. چرا؟ چون عمادالدین باقی که واقعا معتقد به «روشنفکری درون‌دینی» است، هیچ وقت نمی‌تواند با جواد طباطبایی دمخور شود. چرا مجله مهرنامه می‌تواند مروج باقی و طباطبایی باشد؟ برای اینکه مهرنامه در جنبه سلبی‌اش خیلی جدی است. در جهت سلب و نفی «روشنفکری برون‌دینی». اما در جهت ترویج «روشنفکری درون‌دینی» جدی نیست. البته عمادالدین باقی در این جهت جدی است اما گردانندگان مجله این طور نیستند؛ چون عماد باقی با ملکیان هم نمی‌تواند بنشینند، چه برسد به جواد طباطبایی! ولی گردانندگان مهرنامه با جواد طباطبایی کاملاً دمخور و دمسازند؛ اگر بالاتر از این را ادعا نکنم و نگویم که این‌ها عمیقاً تحت تأثیر طباطبایی فعالیت می‌کنند. به زبان دیگر، شاید مهرنامه مجله‌ای باشد که سید جواد طباطبایی با استفاده از آن دارد از دکتر سروش انتقام می‌گیرد. این پدیده در ناحیه طباطبایی، برای من خیلی عجیب نیست. برای اینکه طباطبایی مارکسیست، اولین قصد و غرضش قطع رگ و ریشه‌های هر نوع اندیشه لیبرالیستی است. حالا چه خوب است که در این جهت یک عده مسلمان هم به نام اسلام، بدون اینکه خطری هم از بالا متوجه آن‌ها شود، بیایند به روشنفکری دینی حمله کنند؛ چونکه روشنفکری دینی لیبرال است. طباطبایی با خودش می‌گوید چه خوب است که من بتوانم از قوچانی‌ها استفاده کنم برای اینکه رگ و ریشه لیبرالیسم را قطع کنم؛ و این کار را به دست کسانی انجام دهم که حکومت هیچ وقت جلوی حمله آن‌ها به روشنفکران دینی را نمی‌گیرد؛ بلکه تشویقشان هم می‌کند. بنابراین من طباطبایی، دشمن خودم را به دست یکی دیگر از دشمنانم سرکوب می‌کنم! اما روی آوردن قوچانی به طباطبایی برایم عجیب است. چون نمی‌دانم قوچانی چه سودی از این نزدیکی می‌برد. بالاخره روشنفکری برون‌دینی (به قول خودشان) به مواضع گردانندگان مهرنامه نزدیک‌تر است تا نئومارکسیسم طباطبایی. شما چگونه با او دست می‌دهید برای مقابله با روشنفکری دینی؟ این برای من واقعا عجیب است. من این اتحاد را نمی‌فهمم. برای همین است که می‌گویم نکند اساساً داد و ستدهایی صورت گرفته باشد».

به هر روی نمی‌توان داوری کرد که آیا طباطبایی در دام حلقه مهرنامه افتاده بود یا اصحاب مهرنامه و قوچانی در تله طباطبایی تیزهوش افتاده بودند. شق دیگر هم این است که بگویم هردوسوی ماجرا با نگرشی ابزارانگارانه دست یاری به یکدیگر داده، نفعی از این ائتلاف شگفت می‌بردند؛ والله اعلم بذات الصدور.

هرچه هست این پدیده قابل تأمل یکی از خاطرات سیاسی جالب توجه در

دهه نود شمسی است و شایسته تشکیل پرونده‌ای در فصلنامه
خاطرات سیاسی!

برخی از مهم‌ترین آثار قلمی دکتر سیدجواد طباطبایی:
۱ درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ۱۳۶۷
۲ زوال اندیشه سیاسی در ایران؛ گفتار در مبانی نظری انحطاط
ایران، ۱۳۷۳
۳ ابن‌خلدون و علوم اجتماعی؛ گفتار در شرایط امتناع، چاپ نخست:
۱۳۷۴

۴ خواجه نظام‌الملک طوسی؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران، ۱۳۷۵
۵. ترجمه تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، چاپ نخست ترجمه جلد
دوم: ۱۳۶۷، چاپ نخست ترجمه متن کامل: ۱۳۷۳
۶. ترجمه فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، هانری کربن، ۱۳۶۵

مجموعه تأملی درباره ایران:
۷ جلد نخست: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی
در مفهوم ایران، ۱۳۸۰

جلد دوم: نظریه حکومت قانون در ایران
۸ بخش نخست: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۳۸۵
۹ بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۱۳۸۶
جلد سوم (منتشر نشده): شامل سیر تاریخ اندیشه در ایران در فاصله
پیروزی مشروطیت تا انقلاب اسلامی و به ویژه تفسیری حقوقی از
مشروطیت در دفتر نخست؛ که حدود یک‌دهم این جلد در قالب کتاب زیر
(شماره ۱۰) منتشر شده است.

۱۰ ملت، دولت و حکومت قانون؛ جستار در بیان نص و سندت، ۱۳۹۸
۱۱ سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، ۱۳۸۲
۱۲ و ۱۳. تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا:
جلد نخست: از نوزایش تا انقلاب فرانسه ۱۷۸۹-۱۵۰۰
۱۲. دفتر نخست: جدال قدیم و جدید در الهیات و سیاسات، ۱۳۸۲
کتاب «مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه» (۱۳۸۰،
نشر نگاه معاصر) که در آغاز به عنوان اثری مستقل منتشر شده بود،
در چاپ‌های بعدی در لابلای دفتر نخست گنجانده شد.
دفتر دوم (منتشر نشده): نظریه جمهوریت در فلورانس
۱۳ دفتر سوم: نظام‌های نوآئین در اندیشه سیاسی، ۱۳۹۳
جلد سوم (منتشر نشده): اندیشه سیاسی قرن بیستم
۱۴ تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید؛ مورد شهریار
ماکیاوللی، ۱۳۹۲

